

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری:

آیه 216 بقره با چهار قرینه دلالت بر وجوب جهاد ابتدایی دارد؛

در جلسه‌ی گذشته آیه شریفه (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ) را مطرح کردیم و گفتیم با چهار قرینه‌ای که در خود این آیه شریفه وجود دارد استفاده می‌کنیم که این آیه دلالت بر وجوب جهاد ابتدایی دارد و برخی افراد که ولو نادر هم هستند ولی تلاش دارند بر اینکه این آیه را بر خصوص جهاد دفاعی حمل کنند؛ که در جلسه قبل گفتیم که قرائن خیلی روشن در آیه شریفه وجود دارد که دال بر این است که این آیه مربوط به جهاد ابتدایی است؛ و اگر از این مطلب نیز تنزل کنیم، می‌گوییم بر فرض دلالت بر خصوص جهاد ابتدایی ندارد اما اطلاق دارد، (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ) بگوییم قتال اطلاق دارد هم قتال دفاعی را شامل می‌شود و هم قتال ابتدایی را. آن مقداری که می‌خواستیم از آیه استفاده کنیم که وجوب جهاد ابتدایی است بحثش تمام است.

بررسی سه وجه پیرامون راه حل تعارض کراهت و اطاعت، از منظر علامه طباطبائی(ره)؛

منتها یک نکته‌ای که در این آیه هست این است که از یک طرف می‌فرماید (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ) از طرف دیگر می‌فرماید (وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ)؛ این چه وجهی دارد؟ اگر یک امری به عنوان دستور خدای تبارک و تعالی است این نباید مورد کراهت مؤمنین و مسلمین باشد و چرا در اینجا این مسئله‌ی کراهت مطرح شده؟ مرحوم علامه طباطبائی(ره) سه وجه را برای این مطلب ذکر کردند که عبارتند از:

«وجه اول»:

مؤمنین هر چند مطیع فرمان خدا بودند، ولی طبیعت قتال فی نفسه، امر مکروهی است؛ اینکه قتال خودش فی نفسه موجب از بین رفتن نفوس است، موجب تعب ابدان است، موجب ارتفاع امنیّت است، از اموری که در زندگی اجتماعی انسان مورد کراهت است، از بین رفتن نفوس، تعب ابدان، اینها در حیات اجتماعی انسان مورد کراهت انسان است، لذا لا محاله این یک امر شاقی است. خداوند متعال دستور داده و اینها هم دستور الهی را اطاعت می‌کردند ولی این کراهت هم یک امر لا ینفکی بوده چون به حسب ذات و طبیعت قتال یک امر شاقی است، این یک جواب.

مومنین هر چند مطيع خداوند بودند، ولی قتال از حيث نتیجه، امر مکروهی بوده است؛

این (وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ) ربطی به اصل قتال ندارد، ایشان فرمودند بگوئیم مؤمنین می‌دیدند که کفار عده و عده‌ی فراوانی دارند و اگر با این عده و عده‌ی فراوانشان بخواهند با آنها جنگ کنند به مصلحت مسلمان‌ها نیست (وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ) از حيث نتیجه‌ی قتال. به عبارت دیگر در احتمال اول می‌گوئیم (وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ)، ضمیر را باید به خود قتال برگردانیم، ولی در احتمال دوم می‌گوئیم خود قتال منتها من حيث نتیجه، مسلمان‌ها می‌دیدند می‌روند و شکست می‌خورند، می‌گفتند حالا یک مقدار زمان بگذرد و ما قوی‌تر شویم، عده‌ی ما زیادتر شود و امکانات ما بیشتر شود. بعد اینکه دنباله آیه دارد (وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ) این است که شما که علم به نتیجه ندارید، این مؤید احتمال دوم می‌شود، خدا می‌فرماید شما علم به نتیجه ندارید و فکر می‌کنید به مصلحت‌تان نیست ولی در واقع این خیر برای شماست.

مومنین هر چند مطيع خداوند بودند، ولی طبق روحیه شفقت‌آمیز، قتال امر مکروهی بوده است؛ احتمال سوم نیز یک احتمالی است که یک مقداری با زمانه‌ی ما هم سازگاری دارد، می‌فرمایند چون مؤمنین به تربیت قرآن و رسول خدا(ص) تربیت شده بودند اینها روی آن شفقتی که بر خلق خدا داشتند، روی آن رحمتی که می‌خواستند برای خلق خدا داشته باشند، روی آن رأفتی که برای بندگان خدا داشتند، از این جهت قتال با کفار برایشان مکروه بوده.

به دیگر سخن، در احتمال اول می‌گفتیم خود قتال، حالا کاری نداریم آنهایی که کشته می‌شوند چه کسانی هستند؟ خود قتال و ذات آن با طبع انسان سازگاری ندارد ولی در این احتمال سوم می‌گویند نباید یک کاری کنیم که اینها از بین بروند، رحمت اقتضا می‌کند اینها بمانند، رحمت اقتضا می‌کند که اینها را از بین نبریم، شفقت این اقتضا را می‌کند، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: اشتباه می‌کنید، اینجا جای رحمت و شفقت و رأفت نیست! این هم سه احتمالی که می‌دهند.

تبیین نظریه‌ی علامه طباطبایی(ره) از میان وجوه ثلاثه؛

اما بعد ظاهراً آنچه که علامه طباطبایی(ره) می‌فرمایند این است که در میان این سه احتمال، احتمال اول از همه انطباق است؛ یعنی در میان این سه احتمال، (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ) احتمال دوم این بود که ما می‌گفتیم نتیجه‌ی قتال برای مومنین مکروه بوده است، یعنی از حيث نتیجه مکروه بوده است و احتمال سوم اینکه می‌گفتیم از حيث اینکه قتال با شفقت منافات دارد؛ ظاهر آیه‌ی شریفه همان احتمال اول است.

بیان نظر مختار

و تنقیح مناط در مورد تنافی ظاهری واجبات شرعی با طبع انسان؛

همانطوری که مرحوم علامه(ره) هم فرمودند خود قتال چون بالذات مطابق با طبع انسان نیست، اینها می‌گفتند خدا یک فعلی را از ما خواسته که برای ما خیلی سخت است، خدا می‌فرماید درست است که مورد پسند شما نیست ولی قتال به مصلحت شماست. البته ما اینجا می‌خواهیم یک تنقیح مناط قطعی هم بکنیم که اینها در مورد قصاص هم در قرآن آمده (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) قصاص هم یک چیزی است که شاید با طبع اولیه سازگاری نباشد ولی خدا می‌فرماید: (وَلَكُمْ

**فِي الْقِصَاصِ حَيَاةً**) حدود الهی هم همینطور است ممکن است با طبع انسان سازگار نباشد مثلاً یک کسی که زنا کرده، باید صد تازیانه به او بزنند، این با طبع سازگاری ندارد و کار سختی هم هست ولی در همه‌ی این **(عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ)**، این مناطی است که در مورد تمام واجبات و دستورات الهی که به حسب ظاهر یک مقداری با طبع انسان منافرت دارد، به حسب ظاهر سازگاری با طبع و فطرت انسان ندارد، می‌گوییم **(عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ)**.

بررسی یک قاعده‌ی فقهی در مقام، از منظر برخی از فقهای معاصر:

وزان تشریع باید بر وزان تکوین باشد؛

در فقه یک حرفی مخصوصاً این سی چهل سال اخیر رایج شده و آن اینکه می‌گویند: «وزان تشریع باید بر وزان تکوین باشد»، تمام آنچه که تشریع شده باید درست مطابق با فطرت و طبع ما و نفس انسان باشد، بعضی از فقها که حالا به رحمت خدا هم رفتند در درس‌شان یا در کتب‌شان این را به عنوان یک قاعده مورد استدلال قرار می‌دادند، در یک دو راهی که در فقه گیر می‌کردند که کدام حکم را بدهیم، می‌گفتند آن حکمی که مطابق با وزان تکوین است را می‌دهیم.

رد عمومیت این قاعده و تبیین موارد مختلف نقض آن، از منظر مختار؛

ما باشیم و این قاعده می‌گوییم قبلاً ما موارد نقض زیادی برای این قاعده ذکر کردیم چه اینکه:

اولاً:

قضیه‌ی قتال کجایش مطابق با وزان تکوین است؟ اینکه **(وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ)**، خداوند متعال این را مذمت نمی‌کند، می‌فرماید درست است الآن کراهت دارید ولی باطنش برای شما خیر است، اما اصل کراهت را که مذمت نمی‌کند، لذا احکام شرعیه نمی‌توانیم بگوییم همیشه بر وزان تکوین باید باشد، قتال واجب شده **(وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ)** □

پس از این آیه **(كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ)** این نکته را استفاده کنید و نکته‌ی بسیار مهمی است در مباحث اجتهادی می‌رسید به جاهایی که بعضی‌ها روی همین مشی اجتهادی که باید احکامی که در اسلام هست تمام مطابق با فطرت ما باشد، می‌گوییم چنین ملازمه‌ای وجود ندارد، بعضی‌هایش مطابق با فطرت ماست و بعضی هم مخالف با فطرت ماست، اینطور نیست که تمام احکام باید مطابق با فطرت باشد.

ثانیاً:

قضیه‌ی قصاص که به عنوان یک حقّی برای ولیّ دم است شاید خیلی‌ها برایشان ناگوار باشد در دنیای امروز هم که می‌گویند قصاص اصلاً معنا ندارد، در اوایل انقلاب هم آقایانی که یادشان باشد نهضت آزادی مسئله‌ی قصاص را انکار کرد و امام خمینی(ره) نیز، فتوای به ارتداد آنها دادند یعنی قصاص به عنوان یک حکم ضروری است در اسلام مطرح است؛ که ظاهراً با فطرت بگوییم سازگاری ندارد! فطرت را آدم می‌گوید یک قاتلی، یک شخصی را کشته و شما هم قاتل را بکشید و یک ازهاق نفس دیگر بکنی؟ اما به حسب ظاهر همینطور است ولی قرآن می‌فرماید: **(وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ)** □

من ندیدم در میان قدما کسی این قاعده را قائل باشد که وزان تشریع باید بر وزان تکوین باشد ولی تأکید می‌کنم که در این چند دهه‌ی اخیر خصوصاً بعد از انقلاب، بعضی از فقهای هم که به رحمت خدا رفتند در درس‌شان یا در کتب‌شان این مساله را به عنوان قاعده فقهی مورد توجه قرار می‌دادند. یعنی اینکه شارع نباید یک حکمی بر خلاف وجوب تکوینی انسان و عالم بدهد! لذا با دقتی که در این آیه می‌شود این استفاده را می‌توان کرد که لازم نیست وزان اعتباریات بر وزان تکوینیات باشد و وزان تشریعیات بر وزان تکوینیات باشد، خیر چنین ملازمه‌ای وجود ندارد.

#### رابعاً:

اشاعره می‌گویند ممکن است کسی در این دنیا نبی خدا باشد، ولی خداوند او را جهنم ببرد، باید دقت کنید که عرض ما این است که برهان عقلی بر ضرورت استحقاق پاداش، نداریم. بحث ما این است که اگر خداوند متعال از اول به کسی که این تکالیف را انجام می‌داد پاداشی نمی‌داد، آیا این ظلم بود؟ اشاعره می‌گویند کسی که ظلم کند، خدا می‌تواند نادیده بگیرد و او را به بهشت ببرد و کسی که عقل داشته باشد و کار خیر کرده باشد می‌تواند نادیده بگیرد و او را به جهنم ببرد، حسن و قبح ذاتی، عقل اصلاً درکی راجع به جزا ندارد، عقل فقط نهایتش تا مدح می‌رسد. این مباحث را دقت کنید تا آیه بعد را در جلسه آتی مورد بررسی قرار دهیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین